



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق بعد از بیان آن مسایل هفده گانه از یک سو<sup>۱</sup> و برخی از فروع وابسته به آن مسایل هفده گانه از سوی دیگر،<sup>۲</sup> به تنازع زوجین درباره مهر پرداختند. این نزاع گاهی در اصل ثبوت مهر است که زوجه مدعی مهر است و زوج منکر مهر که مهری در کار نیست، گاهی در سقوط بعد از ثبوت نزاع است اصل مهر را طرفین قبول دارند زوجه می گوید پرداخت نکردی زوج می گوید پرداخت کردم، مقام سوم نزاع در مقدار مهر است که زوجه مدعی مقدار زائد است و زوج مدعی مقدار کم یا منکر مقدار زائد. آنچه که مرحوم محقق در طرف رابع ذکر کردند فرمودند: «و فيه مسائل الأولى إذا اختلفا في أصل المهر».<sup>۳</sup> این تفکیک مقامات سه گانه برای آن است که مرحوم صاحب ریاض یک فرمایشی دارند،<sup>۴</sup> مرحوم صاحب کشف اللثام آن بزرگوار یک فرمایشی دارند،<sup>۵</sup> این دو فرمایش را در مقام اول ذکر کردند بعد صاحب جواهر اظهار نظر می کند که بیانات صاحب ریاض و بیانات

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۵.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۳. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۷.

۴. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۲، ص ۶۶؛ «التامن: لو اختلف الزوجان في أصل المهر بأن ادّعت المرأة وأنكره الزوج...».

۵. کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۷۹؛ «الفصل الخامس في التنازع إذا اختلفا في استحقاق أصل المهر...».

صاحب کشف اللثام مربوط به مقام اول نیست.<sup>۱</sup> اگر صورت مسئله در اول به خوبی روشن شود، آنگاه ادله خود را نشان می‌دهد، یک؛ ورود یا عدم ورود اشکال خودش را کاملاً نشان می‌دهد، دو.

مقام اول این است که زوجین در اصل مهر اختلاف دارند؛ زوج می‌گوید مهری تعیین نشد زوجه مدعی تعیین مهر است اگر قبل از مساس باشد این نزاع جا دارد زیرا تفویض ممکن است، مهر نه جزء این عقد است و نه شرط عقد کاملاً جدای از عقد نکاح است لذا اگر فاسد هم بود «کالخنمر و الخنزیر» آسیبی به صحت عقد نمی‌رساند و اگر شرط فاسدی در حریم خود مهر راه پیدا کرد و گفتیم شرط فاسد، مفسد مشروط است مهر می‌شود فاسد ولی عقد نکاح فاسد نمی‌شود زیرا هیچ پیوند ضروری بین مهر و نکاح نیست «لا جزء و لا شرطاً». بنابراین حریم این سه مسئله و سه مقام باید از هم جدا شود. مقام اول که فعلاً محل بحث است این است که زوجه مدعی مهر است و زوج منکر مهر. مقام ثانی آن است که بعد از مساس این رُخ داد و نزاع بعد از مساس برمی‌گردد به سقوط بعد از ثبوت، به ثبوت بر نمی‌گردد چون وقتی مساس حاصل شد یقیناً مهر هست یا «مهر المسمی» است یا «مهر المثل» ممکن نیست بعد از مساس مهر نباشد، اگر نزاعی بعد از مساس رُخ داد حتماً درباره سقوط است. اما فرع سوم آن هم حتماً بعد از ثبوت است که نزاع در تعیین مقدار است حالا یا قبل از مساس است و طرفین «مهر المسمی» را قبول دارند یا بعد از مساس است که «مهر المثل» مستقر می‌شود و طرفین در تعیین مقدار «مهر المثل» اشکال دارند.

اما مقام اول که در اصل مهر اختلاف دارند فرمود: «إذا اختلفا في أصل المهر» یعنی در «کان تامه» زوجه مدعی مهر است و زوج می‌گوید مهری در کار نبود «فالقول قول الزوج مع يمينه» اینکه می‌گویند قول زوج مقدم است نه یعنی «بلا دلیل» بلکه با دلیل، دلیل در طرف مدعی یئنه است و در طرف منکر یمین است و منکر کسی است که

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۳۲؛ «لكن الاشكال لو كان الاختلاف بينهما في أصل استحقاق المهر و عدمه بعد الدخول فالمشهور كما في كشف اللثام ...».

قول او مطابق با اصل باشد اینجا قول زوج مطابق با اصل است چون نمی‌دانیم اصلاً مهر ثابت شد یا نه، اصل عدم است قبلاً که مهر نبود الآن هم که عقد شد مهر هست یا نه؟ این نظیر «بیع» نیست که شک راه نداشته باشد قبل از بیع ثمن در کار نبود اما بعد از بیع کسی نمی‌تواند بگوید ما شک بکنیم که آیا ثمن دارد یا نه؟ اگر شما بیع را پذیرفتید بیع متقوم به ثمن و مثنی است اما می‌شود نکاح را پذیرفت و مهری در کار نباشد لکن نمی‌شود بیع را پذیرفت و ثمن در کار نباشد. بنابراین اگر اختلاف در اصل وجود مهر بود «نفیاً و اثباتاً»، قول زوج مطابق با اصل است و اصل عدم این مقدار مهر است و سوگند هم یاد می‌کند و مهر ثابت می‌شود.

در اینجا مرحوم صاحب ریاض یک فرمایشی دارند که مرحوم صاحب جواهر می‌فرمایند این فرمایش، فرمایش خوبی است لکن ناظر به مقام اول نیست. صاحب ریاض می‌فرماید زوج که می‌گوید من بدهکار نیستم یا برای آن است که مهری در کار نبود یا برای آن است که مهر بود ولی یک دینی زوج بر ذمه زوجه داشت و آن را ابراء کرد و همین به حساب مهر می‌آید، یا عینی از زوج در دست زوجه بود و زوج هبه کرد به او و همین به حساب مهر می‌آید، به «أحد أنحای ثلاثه» او بدهکار نیست؛ یا اصل عدم است که اصلاً مهری در کار نبود، یا اگر مهری بود و در ذمه زوجه مالی بود او ابراء کرد، یا اگر در دست زوجه مالی از زوج بود زوج آن مال را به زوجه هبه کرد این به حساب مهر می‌آید بنابراین زوج فعلاً بدهکار نیست.

این فرمایش صاحب ریاض حق است لکن به تعبیر دقیق مرحوم صاحب جواهر این به مقام اول بر نمی‌گردد آنجا که در ذمه زوجه دینی بود و زوج ابراء کرد یا آنجا که در دست زوجه عینی بود و زوج هبه کرد، آنها ناظر به مقام سقوط بعد از ثبوت است که مقام ثانی از مقامات سه‌گانه یاد شده است. در مقام ثانی اصل مهر «مفروغ عنه» است اختلاف طرفین در این است که زوجه می‌گوید ندادی زوج می‌گوید دادم! نزاع زوجین در مقام ثانی در سقوط بعد

از ثبوت است، نزاع زوجین در مقام اول در اصل ثبوت است آن وقت فرمایش صاحب ریاض چکار به مقام اول دارد؟! اینکه شاید زوج در ذمه زوجه دینی داشت بعد ابراء کرد این مهر محسوب می‌شود یا شاید از مال زوج در دست زوجه یک کالایی بود و زوج هبه کرد و این ادای مهر حساب می‌شود، اینها مال مقام ثانی است.

بنابراین اصل اولی حاکم است و با سوگند مسئله حل می‌شود اگر او توانست بیینه بیاورد که مقدم است و اگر کسی خیال کرد که جا برای تحالف است سخن از تحالف نیست یکی مدعی است یکی منکر، جا برای تحالف نیست اگر مدعی بیینه آورد که ثابت می‌شود و اگر بیینه او معارض داشت که اثبات آن اول کلام است ولی جا برای تحالف نیست. پس صورت اولی که با اصل عدم هماهنگ است و قول، قول منکر است «مع الیمین» قول، قول منکر است نه اینکه خود شخص باشد نمی‌داند بدهکار است یا نه، با اصل عدم حل می‌شود اما وقتی به محکمه رفت صرف اصل عدم مشکل را حل نمی‌کند صرف اصل عدم او را منکر قلمداد می‌کند و منکر هم باید سوگند یاد کند. منکر کسی است که قول او مطابق با اصل باشد اینجا قول زوج مطابق با اصل است. پس این مسئله اولی خیلی نزاعی ندارد چه اینکه فرمایش صاحب کشف اللثام که به روایت تمسک کردند آن هم برای بعد از مساس است و قبل از مساس این حکم نیست.

پس «إذا اختلفا فی اصل المهر فالقول قول الزوج» البته «مع یمینه» این حرف در صورتی است که این نزاع قبل از مساس باشد محذوری ندارد و روشن است «و لا إشکال قبل الدخول»، چرا؟ «لاحتمال تجرد العقد عن المهر» ما احتمال می‌دهیم و احتمال هم صحیح است نظیر احتمال عدم ثمن در عقد بیع نیست این احتمال معقول نیست اگر کسی اصل عقد بیع را پذیرفت احتمال بدهد که ثمن نباشد معقول نیست چون اصلاً قوام بیع به ثمن و مثن است

لکن قوام نکاح که به مهر نیست مهر اگر جزئاً یا شرطاً دخیل نیست از حریم نکاح بیرون است ممکن است انسان به اصل نکاح علم داشته باشد و در مهر شک داشته باشد با اصل وجود آن مهر برطرف می‌شود.

پرسش: در نکاح هم قوام آن به مهر نیست و لکن عرف جامعه بدون مهر نکاح نمی‌کند.

پاسخ: بسیار خب! اگر یک عرفی بود که مقدم بر اصل بود اینجا اصل جاری نیست که ظاهر حال این است. در بعضی از فروض چنین است که ظاهر مقدم بر اصل است که نکاح را نظیر بیع تلقی می‌کنند. اگر چنین چیزی در عصر و مصری رُخ داد آنجا ظاهر یا مقدم بر اصل است یا همتای اصل، نمی‌شود گفت «و القول قول الزوج مع یینه» البته ظاهر حال است نه ظاهر لفظ.

پس مقام اول و مسئله اولی که نزاع در اصل وجود مهر است چون با «إصالة العدم» هماهنگ است و با قول زوج هماهنگ است، قول زوج مقدم است «مع الیمین» و هیچ اشکالی هم ندارد و فرمایش صاحب ریاض اینجا جای آن نیست. اما «لکن الإشکال لو کان بعد الدخول» اگر بعد از مساس نزاع طرفین محقق شد زن می‌گوید مهر را ندادی و زوج می‌گوید من دادم چون اگر بعد از مساس باشد نزاع در اصل ثبوت و سقوط نیست نزاع در اصل وجود و عدم نیست، اگر بعد از مساس باشد نزاع در این است که زوج می‌گوید مهر را دادم زوجه می‌گوید مهر را ندادی نه اینکه مهری هست یا مهری نیست. «لو کان بعد الدخول فالقول قوله أیضا» باز هم قول، قول مرد است، چرا؟ «نظراً إلى البراءة الأصلية» براءت اصلیه با این همه روایات فراوانی که دارد اگر مساس حاصل شد «وجب المهر» را چه می‌کنید؟ اینکه نظیر دین عادی که نیست یک وقت است زید و عمرو نزاعی دارند این یکی می‌گوید بدهکاری آن یکی می‌گوید بدهکار نیستم این براءت اصلی برای کسی است که منکر دین است بله، اما اینجا

مساس حاصل شد اگر مساس حاصل شد «ثبت المهر»، اگر آن «مهر المسمی» در کار بود مستقر می‌شود، نشد «مهر المثل» مستقر می‌شود، فرض ندارد که شما نظیر مقام اول حکم بکنید.

بیانی که مرحوم صاحب ریاض گفتند اینجا ممکن است جا داشته باشد که نزاع به این است که زوج می‌گوید من دادم زوجه می‌گوید ندادی، یا آن فرمایشاتی که مرحوم صاحب کشف اللثام به بعضی از نصوص تمسک کردند آنجا هم ممکن است راه داشته باشد. اصل اینکه با مساس مهر مستقر می‌شود حرفی در آن نیست قبلاً روایات آن خوانده شد الان هم برای تذکره به بعضی از آن روایات اشاره شود تا معلوم شود که چرا محقق می‌فرماید اشکال در بعد از مساس است و گرنه قبل از مساس مسئله آسان است.

مرحوم صاحب وسائل در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۱۹ باب ۵۴، عنوان باب این است: «بَابُ أَنْ الْمَهْرَ يَجِبُ وَ يَسْتَقَرُّ بِالْدُّخُولِ» ولو نازل نشود اما همین که «التقى المختنان وجب الغسل و المهر» چندین روایت که در بین اینها «صحیحه» است «موثقه» است و مانند آن. قبلاً غالب این روایات خوانده شد.

روایت اول را مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» که روایت معتبر است «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ» می‌گوید: «سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ» من خدمت حضرت نشسته بودم پدرم از حضرت سؤال کرد: «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَدْخَلَتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَمْسَسْهَا» مردی است همسر گرفت و همسر را آوردند در خانه شوهر ولی مساسی حاصل نشد، «وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا» برخورد زناشویی حاصل نشد تا اینکه مرد این زن را طلاق داد، «هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ» زن باید عده نگه دارد؟ «فَقَالَ إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» وقتی مساسی حاصل نشد این طلاق قبل از مساس است عده ندارد، آن جریان موت است که تعبداً عده دارد ولو مساس حاصل نشده باشد. «قِيلَ لَهُ» به حضرت عرض شد: «فَإِنْ كَانَ وَاقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَلَمْ يُنْزَلْ» اگر

مساس حاصل شد ولی آب نازل نشد چه؟ فرمود: «إِذَا أَدْخَلَهُ» یعنی «أَدْخَلَ» آن عضو را، «وَجَبَ» سه امر «الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»<sup>۱</sup> اگر طلاقى رُخ داد این زن باید عده نگه دارد، چه طلاق باشد چه نباشد مهر واجب است، چه طلاق باشد چه نباشد غسل واجب است.

مسئله وجوب و استقرار مهر بعد از آمیزش پیام همه روایات این باب ۵۴ است. در روایت دو همین تعبیر است که «مُلَامَسَةُ النِّسَاءِ هِيَ الْإِيقَاعُ بِهِنَّ»<sup>۲</sup> که تفصیل کردند.

روایت سوم: «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ» حضرت فرمود: «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»<sup>۳</sup>.  
روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی «عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ» نقل کرد از وجود مبارک امام صادق (علیه السلام): «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ وَالْغُسْلُ»<sup>۴</sup>.

روایت پنجم این باب از وجود مبارک امام صادق نقل شده است که «إِذَا أَوْلَجَهُ» یعنی آن عضو را «فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْجُلْدُ وَالرَّجْمُ وَوَجَبَ الْمَهْرُ»<sup>۵</sup> اگر همسر اوست که مهر است و اگر - معاذ الله - زناست که رجم است. غرض این است که با برخورد و مساس مهر ثابت می شود.

روایت شش این باب فرمود: «يُؤْتَى بِنِ يَعْقُوبَ» می گوید که «لَا يُوجِبُ الْمَهْرَ إِلَّا الْوَقَاعُ فِي الْفَرْجِ»<sup>۶</sup>.  
روایت هفتم این باب که «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» از وجود مبارک ابی جعفر (علیهما السلام) نقل کرد که «مَتَى يَجِبُ الْمَهْرُ» فرمود: «إِذَا دَخَلَ بِهَا»<sup>۱</sup>.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰

روایت هشتم این باب که «حَفْصُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این است که «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ» حضرت فرمود: «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ».<sup>۱</sup>

روایت نهم این باب که آخرین روایت است «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می‌کند «عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِمَا الْغُسْلُ» او فقط از غسل سؤال کرد حضرت از چند امر جواب می‌دهد فرمود: «إِذَا أَدْخَلَهُ» یعنی عضو را، «وَجَبَ» چند امر یعنی «ثَبَّتَ»، «وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالرَّجْمُ»<sup>۲</sup> اگر حلال بود که مهر و غسل است اگر - معاذ الله - حرام بود که رجم است.

پس اصل مهر یقینی است نمی‌شود گفت اصل عدم! اصل عدم جا ندارد. اگر نزاعی است یا در قدر مهر است «کما» در مقام سوم یا در تأدیه مهر است که در همین مقام دوم محل بحث است.

پرسش: این «وَجَبَ» در روایت که فرمودید به معنای «ثَبَّتَ» یعنی چه؟ یعنی احتمال دیگری هم دارد؟ پاسخ: بله، آن حکم تکلیفی درباره وجوب غسل است ولی آن به معنی «ثَبَّتَ» است به قرینه همه این روایات، «ثَبَّتَ» این حکم تکلیفی و این حق ثابت می‌شود در بعضی از این امور حق است و در بعضی از امور حکم است جامع آن ثبوت است اگر حکم تکلیفی باشد نظیر غسل، بله «وَجَبَ» حکم است اما آنجا که سخن از مهر است که حق است یعنی «ثَبَّتَ المهر»، آنجا که حق شارع است که رجم باشد یعنی «ثَبَّتَ الرَّجْم».

غرض این است که اینکه مرحوم محقق در متن شرایع ذکر کردند این مقام ثانی را شبیه مقام اول ذکر کردند در حالی که محور نزاع مقام ثانی یا در تأدیه مهر است یا در مقدار مهر و گرنه در اصل مهر نمی‌شود اختلاف کرد چون

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.



بعد از مساس است و بعد از مساس مهر قطعی است لذا فرمایش مرحوم صاحب ریاض را صاحب جواهر می‌فرماید این باید ناظر به مقام ثانی باشد. صاحب ریاض گفته بود به اینکه ممکن است مرد دینی در ذمه زن داشته باشد و آن را ابراء کرده باشد پس بدهکار نیست، ممکن است عینی از مرد در دست زن بود و مرد آن را هبه کرده است پس بدهکار نیست. این دو بیان لطیف صاحب ریاض ناظر به مقام ثانی است، مقام ثانی راجع به سقوط بعد از ثبوت است مقام اول درباره اصل ثبوت است که مهر است یا نیست؟ در مقام ثانی اگر نزاعی است یا در تأدیه مهر ثابت است یا در مقدار مهری است که اصل آن ثابت است. پس نمی‌شود گفت قول، قول منکر است برای اینکه برائت اصلیه داریم! جای برائت اصلیه اینجا نیست جای برائت اصلیه فقط در همان مقام اول است اما بیان صاحب کشف اللثام هم می‌تواند ناظر به این مقام ثانی باشد غرض این است که فرمایش صاحب ریاض «إلا و لا بد» از مقام اول بیرون است اینکه گفتند شاید داده باشد نزاع در این نیست که داد یا نداد! نزاع این است که اصل مهر ثابت است یا ثابت نیست.

پس این مطلب که در باب ۵۴ آمده ثابت می‌کند به اینکه با اصل مساس مهر ثابت می‌شود یقینی می‌شود اما حالا داد یا نداد یکی یا دو روایت در باب هشت است. باب هشت از صفحه ۲۵۵ شروع می‌شود - چون روایات متعددی در این باب دارد - تا صفحه ۲۶۳. روایت هفت باب هشت، روایت را مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى» نقل می‌کند «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» حضرت فرمود: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَاِمْرَأَتِهِ» که حالا مساس حاصل شد و «مهر المثل» مستقر شد «ثُمَّ ادَّعَتِ الْمَهْرَ» زن ادعای مهر کرد «وَقَالَ قَدْ أُعْطِيَْتُكَ» زوج به زوجه گفت من مهر شما را دادم اینجا نزاع زوجین در سقوط بعد از ثبوت است پس با مقام اول کاملاً فرق دارد «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَاِمْرَأَتِهِ ثُمَّ ادَّعَتِ الْمَهْرَ» زن درخواست مهر کرد و

مرد گفت: «قَدْ أُعْطِيتُكَ فَعَلَيْهَا الْبَيِّنَةُ وَ عَلَيْهِ الْيَمِينُ»<sup>۱</sup> زوجه ادّعی مهر دارد و زوج منکر مهر است در حقیقت این زوج منکر حق است و زوجه مثبت حق یعنی زوجه می‌گوید تو بدهکاری زوج می‌گوید من بدهکار نیستم و گرنه از یک نظر به تداعی برمی‌گردد ممکن است تحالف را در این گونه از موارد بگویند ولی به هر تقدیر این نزاع برای مقام ثانی است برای سقوط بعد از ثبوت است.

روایت هشت این باب که مرحوم کلینی «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» نقل می‌کند این است که «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ يَهْلِكَانِ جَمِيعاً» زن و شوهری است که هر دو مُردند «فَيَأْتِي وَرَثَةُ الْمَرْأَةِ» این را از باب ظاهر استفاده می‌کنند نمی‌فرماید که یکی یمین بکند یکی بیّنه، اینجا آن جایی است که ظاهر مقدم بر اصل است و امثال آن «فَيَأْتِي وَرَثَةُ الْمَرْأَةِ فَيَدْعُونَ عَلَى وَرَثَةِ الرَّجُلِ الصَّدَاقُ» زن و شوهری بودند که مُردند - چون مثل اینکه نامادری بود - فرزندان آن زن می‌آیند پیش فرزندان این مرد یعنی برادران آبی که اُمّی نیستند مهریه مادر خود را می‌خواهند حضرت سؤال کرد فرمود: «وَقَدْ هَلَكَ وَقُسِمَ الْمِيرَاثُ؟» «فَقُلْتُ نَعَمْ» بله هر دو از بین رفتند و میراث تقسیم شد «فَقَالَ لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ» این بچه‌های این زن حقی ندارند این همان مقدم بودن ظاهر بر اصل است یعنی اینها عمری با هم زندگی کردند اگر حقی داشتند یا گرفتند یا بخشودند الآن که هر دو مُردند و ورثه تقسیم شد بچه‌های آن زن که نامادری این بچه‌ها هستند و پدر آنها مشترک است آمدند از بچه‌های پدری خود مهر خواستند این تقدیم ظاهر بر اصل است فرمود حالا عمری را با هم زندگی کردند لابد یا گذشت کردند یا گرفتند. چند مسئله است که از باب تقدیم ظاهر بر اصل حضرت فرمود جا برای نزاع نیست بعد می‌رسد به «وَقَدْ أَقَامَتْ لَا تَطْلُبُهُ» فرمود اینها عمری را با هم زندگی کردند هیچ طلبی نداشتند نزاعی نداشتند معلوم می‌شود یا حقشان را

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

گرفتند یا از حقشان صرف نظر کردند و گذشت کردند «قُلْتُ فَمَتَىٰ حَدُّ ذَٰلِكَ الَّذِي إِذَا طَلَبْتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا قَالَ إِذَا أَهْدَيْتَ إِلَيْهِ وَدَخَلْتَ بَيْتَهُ وَطَلَبْتَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَا شَيْءَ لَهَا إِنَّهُ كَثِيرٌ لَهَا أَنْ يُسْتَحْلَفَ بِاللَّهِ مَا لَهَا قَبْلَهُ مِنْ صَدَاقِهَا قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ»<sup>۱</sup> این روایت پنج شش سطر است تا حدودی مبسوط است غالب آن هم به همین تقدیم ظاهر بر اصل است یعنی عمری را با هم زندگی کردند اگر حقی بود می گرفتند یا اگر نزاعی بود نزاع می کردند.

«فتحصل» که اگر مساسی حاصل شد اصل مهر یقینی است نمی شود گفت مقام ثانی را حکم مقام اول ذکر کرد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.